

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُهَا لِأَنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطْلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبَّ خَيْرُ

السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

در این فقره امام سجاد علیه السلام به حال و کیفیت و وضع ما در ارتباط با مخالفت با اوامر پروردگار و به دنبال امیال نفسانی رفتن و مرتکب خطا و لغزش شدن حضرت می پردازند. می فرمایند که این خطا و گناه و لغزشهایی که از ما سر می زند اگر ترس از عقوبت تو را داشتیم هیچگاه به دنبال این مسائل نمی رفتیم. واقعا عجیب است انسان وقتی که بداند مانع و حاجبی برای رفتار او و کردار او وجود دارد یا ندارد، خیلی فرق می کند.

انسان بداند که کاری را که انجام می دهد در مرآی و منظر قرار می گیرد یا نمی گیرد، صد و هشتاد درجه تفاوت دارد. من بدانم این عملی را که انجام می دهم ناظری مواظب این عمل و اشراف بر این عمل دارد یا این که نه ندارد، کسی اینجا نیست. من بدانم وقتی که صحبتی که می کنم یک دوربین یا یک ضبط تصویر و صدای ما را ضبط می کند (مثل اینکه الان دارد ضبط می کند) یا نه. خب من هر چیزی را نمی گویم ولو در دلم خیلی چیزها باشد، چون می بینم این دو تا (دوربینی که حالا اینجا دو تاست بقیه اش را هم نمی دانم!) رقیب و عتیدی را که این رفقا بر ما گمارده اند خیلی طبعاً دست و بال را برای خیلی مسائل می بندد. مواظب هستم هر چیزی را نگویم و این یک چیز طبیعی است. هر حرف و سخنی را نزنم در حالی که اگر این دو تا نبودند و امثال اینها! خب شاید شیطان وسوسه می کرد یا غیر شیطان، حالا حتما گردن شیطان نگذاریم، خودمان. هر کاری می کنیم می گوئیم شیطان ما را گول زد! شیطان می گوید تو خودت کردی چرا من بیچاره را می آیی این وسط...

ما می خواهیم فرار کنیم گناه را گردن نگیریم، می گوئیم حاج آقا ببخشید این شیطان ما را گول زد! نه آقا جان اصلا شیطان هم شما را گول نزد، اصلا کاری به تو ندارد که بیاید گولت بزند یا نزند. شیطان سراغ کسان دیگر می رود، ما خودمان جلوتر از شیطان می رویم، او به دنبال ما می آید. ماشاءالله چیزهایی که به عقل ما می رسد به عقل شیطان هم نمی رسد، این چیزهایی که ما می بینیم و می شنویم و یعنی

چیزهایی که به نظرمان می‌رسد، شیطان می‌گوید ما باید بیاییم درس بخوانیم، درس یاد بگیریم آن موقعی که این ماموریت اغواء خلاق را ما به عهده گرفتیم اصلا یک همچین چیزهایی در ذهن ما نبود! چطور می‌دانستیم در آخرالزمان یک همچین افرادی و کسانی می‌آیند که اصلا به ذهن و فهم ما نمی‌رسید! پناه بر خدا، چیزهای عجیب، عجیب، از عجیب هم آن طرفتر یک قدری! کجا اصلا اینها به نظر و به ذهن ما می‌رسید؟

و ما می‌اندازیم گردن شیطان، می‌گوییم شیطان ما را گول زد! شیطان وسوسه کرد! نه آقا خودمان دلمان می‌خواهد به دنبال می‌رویم، و هزاری هم شیطان بایستد و... وقتی یک دوربین در اینجا دارد عکس من را می‌گیرد می‌گوید شیطان می‌گوید این را بگو! می‌گویم برو پی کارت می‌خواهی کار دست ما بدهی؟ می‌خواهی ما را گیر بیندازی؟ تو خیال کردی من گول و فریفته وسوسه‌های تو می‌شوم؟ حرفهایی که تو می‌زنی... می‌گوید بابا اینقدری که از یک دوربین می‌ترسی حداقل برو یک خرده از خدا بترس! می‌گویم نه این خطر دارد، خدا که خطر ندارد. خدا خودش به فرمایش امام سجاد خیر الساترین است. این را می‌دانیم، ولی این دوربین که خیر الساترین نیست. این دوربین قشنگ فیلم می‌گیرد، قشنگ صحبت، کلمات، عبارات، همه را می‌گیرد در خودش نگه می‌دارد و حالا الحمدلله امروزه در همان وقت هم در همه جای دنیا پخش می‌کند، حالا این را بیا درست کن! حداقل در خودش نگه نمی‌دارد که حالا این باشد، نه، همین آن که صحبت می‌کنی الان همه دوستان این طرف و آن طرف در دنیا دارند این مطالب را می‌شنوند. خب این است دیگر چه کار بکنیم.

این می‌آید چه کار می‌کند؟ جلوی آدم را می‌گیرد. پس این شیطان نیست که می‌آید این طرف و آن طرف، این خودمان هستیم، نفس خود ماست که نسبت به مسائل در مواقف مختلف عکس العمل مختلف و متفاوت نشان می‌دهد. جایی که ببینید گیر می‌افتد می‌کشد عقب و می‌ایستد، توقف می‌کند، حرکت نمی‌کند، احتیاط می‌کند، احتیاط می‌کند. جایی که ببیند یک روزنه دارد باز می‌شود یک قدم می‌گذارد جلو می‌بیند نه کسی نیست، کسی نگاه نمی‌کند، دوربینی نیست که او را ببیند. حالا دیگر همه جا دوربین است، در راه برود، در خیابان... هر چه اتفاق بیفتد خب صحنه هست و نشان می‌دهد. اینها همه آثار ظهور خداست، همین دوربین‌ها، همین چیزها، خدا می‌گوید که تو به این دوربین‌ها نگاه می‌کنی اما به نظارت من و به اشراف من و به سیطره و هیمنه من نگاه نمی‌کنی و توجه نمی‌کنی؟ چقدر پایین هستی؟ چقدر خودت را پایین آورده‌ای؟ چقدر خودت را اسیر و محکوم سلسله علل و عوامل ظاهری و مادی و دنیا قرار داده‌ای؟

لَقَدْ كُنْتَ فِي عَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿ق، ۲۲﴾

لَقَدْ كُنْتَ فِي عَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿ق، ۲۲﴾ در این دنیا خودت را به غفلت می زدی، خیال می کردی این کاری که انجام می دهی این سخنی که می گویی این روشی که انجام می دهی از دیدگان ما پنهان است. تو نمی دانستی که در همان حالی که داری این عمل را انجام می دهی، این حرف را می زنی، این فکر را می کنی، این خطور را بر نفست وارد می کنی، همان موقع وقت سقوط تو بوده است، و وقت حضيض تو بوده و وقتی بوده که تو از صعود و از رحمت ما محروم شدی. حالا آمدی اینجا پرده را ما کنار زدیم یک نگاه به خودت می کنی تمام حرکات و سکنتات و افکارت نه اینکه به طور فیلم و عکس و تصویر بیاید از جلویت بگذرد. این دوربین وقتی که انسان را ضبط می کند و انسان بخواهد دوباره یک نگاهی بکند، فیلم را می آورد از اول و نگاه می کند: این حرف را زده، این مطلب را گفته تا یک ساعتی رسیده به اینجا و خب قشنگ هم همه مطالب هست، محفوظ است، درست است. نه! در آن دنیا فیلم تماشا نمی کنیم، صورت تماشا نمی کنی، عکس تماشا نمی کنی، خودت را می بینی. شما الان چطور خودتان را دارید می بینید و احساس می کنید. شما خودتان اینجا نشسته اید یا عکس و تصویرتان؟ خودتان الان در اینجا نشسته اید. سمت راستتان فلان رفیق نشسته، سمت چپتان فلان رفیق نشسته، به شکل حقیقی و به شکل واقعی، خود وجود خود را، نه صورت و عکس و فیلم و تصور و خیال، به حضور و به وجود ذهنی و به علم حضوری (نه به علم حصولی) که نفس حضور معلوم پیش عالم است، به این علم و به این ادراک خودتان را الان در اینجا و در این مجلس دارید خودتان را احساس می کنید. هم می بینید هم احساس می کنید.

در روز قیامت همین احساسی که الان دارید برای شما در روز قیامت حاصل می شود: در شب یکشنبه ساعت یازده و ده دقیقه در فلان مجلس در قم حرم حضرت معصومه سلام الله علیها ما نشسته ایم و احساس یک همچین مسئله ای را داریم، همین حالت را در روز قیامت احساس می کنید.

**فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ!** آنجا دیگر نمی توانی بگویی خدایا برای من پرونده درست کردی! اینجا می توانیم بگوییم فرض کنید که ممکن است یکی بگوید آقا پرونده برای من درست کردی! آقا من که این کارها را نکردم! من که این حرفها را نزدم! می توانید. ولی وقتی شما خودتان را ببینید و احساس بکنید نسبت به افعال، نسبت به کردار، نسبت به خطورهایی که در ذهن شما پیدا می شود دیگر چه را می خواهید انکار کنید؟ مگر شما الان وجود خودتان را می توانید انکار کنید؟ این که نه آقا من الان اینجا

نیستم! من در منزل هستم! شما چشمت دارد اشتباه می بیند! می گویم آقا جلوی من نشسته ای دیگر، دارم می بینمت، این کجا اشتباه است؟ همین حالت در قیامت هست.

آن وقت آنجا ما می فهمیم چه کلاهی بر سرمان رفته، **لَقَدْ كُنْتَ فِي عَفْلَةٍ** یعنی این. غافل بودی از اینکه دارد چه کلاهی به سرت می رود. خیال کردی حالا که دوربین نمی بیند پس مشکلی نیست. بنده خدا! ای مسکین، بدتر از دوربین دارد تو را می بیند. حالا اصلاً نبیند خودت چه؟ آن نفست چه؟ آن حالت تهیاً و قوه‌ای که خداوند قرار داده و استعدادی که قرار داده که آن استعداد را به فعلیت برسانی آن دیگر به دوربین و اینها کاری ندارد، آن دیگر به ملائکه راست و ملائکه چپ کاری ندارد. حالا گیرم بر اینکه ملائکه‌ای نباشند و مطالب را ننویسند خب مطلب که جایی نمی رود، مسئله که عوض نمی شود. آن عمل خلافی که من انجام می دهم باعث شد که از آن فعلیت ساقط شدم، تمام شد. حالا بعد یک فصل دیگری و فایل دیگری و صفحه دیگری باز می شود برای وقت بعد، ولی در این مرحله جا ماندم، این امتحان را ندادم و این امتحان را رد شدم.

علت اینکه بزرگان از اهل معرفت همیشه توصیه می کردند شاگردان خود را به مراقبه برای این است. خدا می بخشد، خدا ارحم الراحمین است، خدا ستار العیوب است، بله، می بخشد اما آن استعدادی که از تو فوت شده آن را دیگر از کجا می شود به دست بیاوری؟ آن که دیگر بر نمی گردد. سهمیه‌ای که برای امشب بود آن سهمیه از بین رفت، فردا روز یکشنبه سهمیه خودش را دارد، فردا شب شب دوشنبه سهمیه خودش را دارد، سهمیه امشب رفت، لذا می گفتند که سالک باید همیشه در حال مراقبه باشد. مراقبه یعنی همین، مراقبه یعنی مواظب باشد فعل او، گفتار او، افکار او، تصورات و خطورات ذهنیه او اینها موجب حسیض او و از بین رفتن آن استعداد نشود که به واسطه این قضیه سلب توفیق نسبت به مسائل دیگر خواهد شد.

یعنی قرار است مثلاً فرض کنید که در ساعت یازده و نیم یک فیضی، یک رحمتی، یک رافتی از ناحیه پروردگار برسد، ساعت یازده و ربع شما شروع می کنید نسبت به یک مسئله سوءظنی در ذهن خودتان ایجاد می کنید، خطور شیطانی در ذهن خود وارد می کنید، خلاف رضای خدا را در ذهن می آورید، فلان گناه را در ذهن خود ترسیم می کنید: فردا این عمل را انجام بدهم! حالا عمل عمل خلاف است، گرچه هنوز انجام نشده، ولی همین که شما این فکر را کردید آن یازده و نیمی پرید، تمام شد دیگر نمی آید. این باعث می شود آن چیزی که باید بیاید، می آید تا بالا می ایستد و می رود به یکی دیگر می خورد. مسائل خب خیلی زیاد است.

یک دفعه در یک مجلسی بودیم خدا رحمت کند یکی از دوستانی که به رحمت خدا رفته و خیلی هم با ما مانوس بود، بسیار بسیار مانوس بود، عجیب، آن نقل می‌کرد البته خب من هم بودم در آن مجلس منتهی خب ما که چیزی سرمان نمی‌شد، ما که چیزی نمی‌دانستیم، می‌گفت که در فلان موقع از دعایی که خوانده می‌شود (مثل اینکه دعای جوشنی بود) گفت یک مرتبه احساس کردم یک رحمتی از جانب پروردگار آمد و همه این مجلس را گرفت فقط یک نفر را نگرفت، آن یک نفر در آن موقع دارای حالت خوبی نبود و در ذهنش و در نفسش نسبت به رفیق دیگر حالت خوبی نداشت و کدورتی بود و تقصیر هم تقصیر این فرد بود. هر چیزی حساب دارد، این نیست که وقتی یک بارانی بیاید (حالا باران هم حساب دارد تازه) بیاید و یک دفعه هر چه هست را...، نه، وقتی می‌آید آن ظرفی که قابلیت برای درک و تلقی این را دارد همانجا می‌آید و آن ظرفی که قابلیت ندارد اصلا واژگون است. آن ظرف‌هایی که به این قسم طبیعی خب آب می‌آید در آن قرار می‌گیرد ولی وقتی ظرف برعکس باشد باران کجا بیاید؟ می‌آید می‌ریزد این طرف و آن طرف.

می‌گوید آن رحمت آمد به همه خورد فقط به فلان شخص نخورد. خب حالا در آن مجلس فرض کنید که ولی خدا هم هست، خب باشد، ولی خدا باشد، مگر قرار است هر جا ولی خدا باشد معادلات همه به هم بخورد؟ نخیر، همه چیز سر جایش است. در همین حرم ائمه علیهم السلام مگر عمل خلاف واقع نمی‌شود؟ مگر سرقت در همین حرم‌ها واقع نمی‌شود؟ بنده خودم در حرم موسی ابن جعفر بودم که کیفم را زدند (البته ما گفتیم حلال است هر کسی برده برده دیگر) در حرم موسی ابن جعفر، حرم امام جواد علیهما السلام خب انشالله که خیره. ولی این دلیل نیست که حالا چون اینجا حرم دو ولی الهی هست بنابراین در آنجا شیطان راه ندارد، نه، همانجا هم شیطان می‌آید. و حالا این یک مسئله است، مسائل دیگر، حالا هر کسی فرض کنید که رفت حرم امام رضا در آنجا همان موقع همه افکارش پاک می‌شود؟ همه خیالاتش پاک می‌شود؟ نه، آنجا هم هست: صورتش به حرم است، ولی سیرتش در جای دیگر است، صورتش رو به گنبد است ولی حالش در اسفل سافلین و در قعر جهنم است، قعر جهنم! نه روی جهنم.

هر چیزی حساب دارد و باید همینطور باشد و گرنه خب هر کسی بلند می‌شود می‌آید می‌رود آنجا دیگر...، معروف است می‌گویند که در وادی السلام هر کسی دفن بشود... طرف همه کار می‌کرد بعد می‌گفت من را در وادی السلام دفن کنید! نخیر، آنجا حساب است، می‌آیند ارواح را می‌برند در جای دیگر، مومنین را در هر جا باشد می‌آورند در آنجا و بدها را می‌برند. خلاصه حساب حساب است

این دنیا دنیایی است که باید انسان یک قدری بیشتر به آن فکر کند، به این آمد و رفت‌ها بیشتر باید فکر کند. و این حالت حالتی است که انسان باید مراقب باشد، مراقبه یعنی همین، یعنی انسان در یک وضعیتی باشد که در آن وضعیت و در آن حال در مسیر جلب فیوضات و استفاضه از انوار قرار بگیرد.

یک وقتی یک از دوستان راجع به یک شخص دیگری می‌گفت که یک مرتبه احساس کرده بود چهره‌اش خیلی مشوش شده بود و تیره شده بود و از حالت عادی خارج شده، وقتی که بعد او را مشاهده می‌کند می‌گوید فلانی حالت چطور است؟ بعد خود او هم جویا می‌شود و مستبصر می‌شود، متوجه می‌شود، دقیق در همان موقع فقط در عرض چند ثانیه، در عرض چند ثانیه خطورات شیطانی برای او پیدا شده بوده، همان چند ثانیه، خب چون اتصال برقرار است (ظروف مرتبته از هم متاثر می‌شوند) این حالش بد می‌شود و متوجه می‌شود عجب این این‌طور شده و او می‌رود و توبه می‌کند که خب طبعا تغییر پیدا می‌کند. یعنی در عرض چند ثانیه مسئله به این کیفیت است و این عکس‌العملی که خب به وجود می‌آورد. خب اینها مسائل واقعی است و اینها شوخی نیست. ما در این دنیا می‌آییم و عمر را به هر کیفیتی می‌گذرانیم و غافل هستیم از آن طرف.

آن شب یک روایتی از پیغمبر خواندیم بعد یک دفعه من متوجه شدم که روایت را نیمه تمام گذاشتم. پیغمبر فرمودند که انی احب من الصبیان من الاطفال اربعه<sup>۱</sup> [خمسه] که عرض شد یکی اینکه فرمودند بیکون، اینها گریه می‌کنند و گریه خودش موجب رحمت است و یکی بالتراب یلعبون، قبلش این است بیکون، یصنعون و یخربون، یک چیز را درست می‌کنند و بعد هم می‌زنند خراب می‌کنند. یک ساعت برمی‌دارند نمی‌دانم با چوب و خاک و گِل و این چیزها خانه می‌سازند وقتی خانه را ساختند یک لگد می‌زنند زیرش همه را می‌ریزند دوباره روی زمین. پیغمبر می‌گوید من از کار اینها خیلی خوشم می‌آید. یعنی تعلق ندارند، حالا که اینها را ساختند حالا این را نگه داریم، مواظبش باشیم، کسی نباید خراب بکند... نه، سر خودشان را به این چیزها گرم می‌کنند و بعد می‌زنند و خراب می‌کنند یعنی اثری را نمی‌خواهند از خودشان بگذارند، تعلق برای خودشان بگذارند، بدون تعلق این عمل را انجام می‌دهند، همراه با انجام دادن و این صنعت، دل خود را در آنجا گرو نمی‌گذارند که دل در اینجا گرو باشد. گرو بودن دل خیلی بد است، انسان دلش گرو باشد. گرو فرش باشد، یک وقتی یک فرش می‌خری یک دفعه فرض کنید یک جای فرش می‌سوزد، اوه اوه این هم قلبش درد می‌گیرد، می‌افتد،

۱- زَهْرُ الرَّبِيعِ، سَيِّدُ نِعْمَتِ اللَّهِ جَزَائِرِي، طبع سنگی، ص ۲۵۹ اِنِّي اُحِبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ الْاَوَّلُ اَنَّهُمْ اَلْبَاكُونَ؛ الثَّانِي عَلَي التَّرَابِ يَخْتَمِعُونَ؛ الثَّلَاثُ يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ؛ الرَّابِعُ لَا يَدْخِرُونَ لِعَدُوِّ؛ الْخَامِسُ يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخْرَبُونَ.

نمی‌دانم چقدر از ارزش این فرش افتاد...، حالا سوخت که سوخت تو چرا می‌سوزی؟ این که حالا چیز مهمی نبوده. ولی این که رفته این فرش را خریده دلش را هم در آن فرش جا گذاشته، این غلط است. انسان نباید دلش را در جایی گرو بگذارد. فرشی را می‌خرد خب باید بخرد، بطور عادی و وضع و استفاده باید بگیرد و بعد هم باید محافظت و مواظبت بکند همه اینها به جای خود، حتی اگر کوتاهی هم بکند مسئول است، مسئول هم هست، چون بالاخره فرش هم یک نعمت خداست باید آن را حفظ کرد، اما حالا فرض کنید که یک بچه‌ای آمد آن را سوزاند، خب با یک آتشی چیزی حالا هر چه، سوخت یا اینکه فرض بکنید که خسارتی وارد شد، حالا این یک دفعه ناراحت بشود که چرا این این طور شد؟ چرا آن طور شد؟ معلوم می‌شود که این دل اینجا گرو گذاشته، دل نباید اینجا باشد، دل باید جای دیگر گذاشته شود نه در فرش، این پشم است، پلاستیک است، ما که پلاستیک نیستیم، ما که پشم نیستیم، ما که کرک و کتان نیستیم.

بچه‌ها اینجور نیستند، بچه‌ها تازه وقتی چیزی می‌سوزد شروع می‌کنند خندیدن، دست هم می‌زنند: اِ دارد می‌سوزد به به، حالا بابا و ننه در سرشان دارند می‌زنند این هر هر دارد می‌خندد چرا؟ چون تعلق ندارد، این دلش را اینجا گرو نگذاشته، یعنی در واقع دلی ندارد که بخواهد گرو بگذارد، صاف است، می‌گوید بی‌خیال! حالا بگذار آنها بزنند در سرشان به من چه، من کاری نکردم تازه قشنگ هم هست آتش هم دارد می‌رود بالا و خیلی هم زیبا هست.

یصنعون و یخربون می‌سازند و بعد هم خراب می‌کنند این است ها یعنی انسان باید به اینجاها برسد. دیگر فرمودند و بالتراب یلعبون با خاک بازی می‌کنند، خاک را دوست دارند، خاک بی‌تعیین‌ترین چیزی است که ما در این دنیا سراغ داریم، هر چیزی در اینجا که شما مشاهده می‌کنید یک تعینی دارد یک نمادی دارد برای خودش، یک حسابی دارد، فرش را نگاه بکنید خب یک قیمتی دارد، گرفتند بافتند نمی‌دانم نقش و نگار و از این چیزها. سنگ را نگاه بکنید خب بله این چقدر سنگ سفید، تمیز، از معدن آوردند، تراشیدند، چکار کردند. گچ... حالا مسائل دیگر، هر چه از تعینات است در این دنیا. ولی اصلا وقتی انسان به خاک نگاه می‌کند دیگر پست‌تر از خاک چیزی در ذهنش نمی‌آید، هیچ تعینی برای خودش ندارد، هیچ چیزی که موجب بشود خود را از دیگران ممتاز و برتر بشمارد خاک این را ندارد.

نه زیبایی دارد، نه بویی دارد، نه خصوصیتی دارد که انسان بخواهد به آن توجه کند، و این بچه‌ها را وقتی که نگاه می‌کنید می‌بینید که با خاک بازی می‌کنند چرا؟ چون همان جنبه بی‌تعینی و همان جنبه بی‌رنگی و همان جنبه بدون قالب و بدون خصوصیت و امتیاز و افتراقی که اطفال در نفس خودشان

دارند همان اقتضا می‌کند که بیایند سراغ آن چیزی که این هم این خصوصیت را دارد و با آن بازی کنند با آن ور برونند، با آن خودشان را مشغول کنند و یک حالت انس و ربط بین خود و خاک برقرار کنند. یعنی در واقع مسئله این نیست که فقط این خاک خاک است، مسئله این است که همان جنبه معنوی و روحانیت خاک است که با نفس بچه ارتباط برقرار می‌کند و باعث می‌شود که این دائما با خاک بازی بکند. به جای اینکه برود با پلاستیک و آهن و... می‌آید با خاک بازی می‌کند و این جنبه جنبه‌ای است که آن حالت بساطت و صرافت آنها را حفظ می‌کند و نگه می‌دارد. و خوب طبعا این یک مسئله‌ای است که قابل توجه است.

مطلب دیگر اینکه فرمودند و من غیر حقد یتخاصمون، چهارم اینکه بدون اینکه حقد و کینه‌ای داشته باشند در سر همدیگر می‌زنند، برای چه دعوا می‌کنی؟ هیچی! هم بیخود دعوا شروع می‌کنند هم بیخود دعوا را پایان می‌دهند و ختم می‌کنند و آشتی می‌کنند و دوباره... نه دعوایشان روی حساب است نه آشتی‌شان روی حساب است، هیچکدام. کینه ندارند که براساس آن کینه بخواهند روابط خودشان را تنظیم کنند، و هر چه بر سر ما می‌آید از همین حقد و کینه می‌آید. دعوا سر یک چیز عادی، این می‌گوید آن را بده آن نمی‌دهد یک دفعه می‌پرند به همدیگر بعد یک خرده می‌گذرد می‌بینند نه به همدیگر نیاز دارند می‌گویند حالا بیا با همدیگر آشتی کنیم می‌گویند خیلی خوب بیا، تمام شد، انگار نه انگار. برنمیگردد به اینکه این پنج دقیقه پیش من را زد، این یک ساعت پیش من را زد، این دیروز این را از من گرفت، دارد به حال نگاه می‌کند به وضعیت فعلی دارد نگاه می‌کند. با وضعیت و حال فعلی دارد ارتباط با رفیقش برقرار می‌کند نه بر اساس استصحاب مسائل گذشته و آن مطالبی که قبلا شده: پارسال این این کار را کرد، شش ماه پیش این کار را کرد، دیروز این کار را کرد... بین فقیر و بین ثروتمند هم برایشان فرق نمی‌کند، حالا این رفیقش که دارد می‌آید با او بازی می‌کند این خانواده‌اش چه خانواده‌ای هست، خانواده‌اش اهل علم است، خانواده‌اش کاسب است، خانواده‌اش فقیر است، هیچ برایش تفاوت نمی‌کند فقط صرف الوجود او مورد نظر است، خودش. و این چقدر صفت مهمی است و ما چقدر از این مسئله [دوریم] ما واقعا چقدر در این مسائل گیر هستیم، چقدر ما در این مسائل گیر هستیم. و چقدر کار دارد که از این حرفها بگذریم، خیلی کار دارد، خیال نکنید مسئله به همین راحتی و به همین آسانی است.



می‌گویند فلان شخص آمده بود در منزل فلانی و چقدر این شخص متواضع است! با اینکه این کس مهمی نبود این شخص او را مورد احترام قرار می‌دهد، مثلا کسی به این توجه نمی‌کرد ولی این شخص از حال او سوال می‌کند و احوالش را می‌پرسد و... و این حکایت از تواضع آن شخص می‌کند. یکی نقل می‌کرد از دوستان برای من که رفته بوده جایی و از آن شخص خیلی تعریف می‌کرد که این به حرفهای من توجه می‌کرد و چه و چه و این حرفها، و این تواضع ایشان را مثلا نشان می‌دهد. گفتم نه جان من تواضع به این نمی‌گویند تواضع به این می‌گویند که اگر او با فردی که هم طراز خودش بود و مانند خودش بود آمد همین کاری که با تو انجام می‌داد با او انجام داد آن وقت می‌توانیم بگوییم این نسبت به مسائل نفس [روی خودش کار کرده است] ولی این که بیاید با تو یک همچین رفتاری بکند، تازه خیلی‌ها هستند که خیلی هم خوششان می‌آید، مثلا می‌گویند من اهل علم و فلان هستم این شخص عادی است. اولاً هم نفسش خوشش می‌آید و هم دیگران تعریفش می‌کنند (همانطور که خودش گفت و تعریف آن را داد) و می‌گویند چقدر این آدم متواضعی است و... این که هنر نیست.

حالا دیگر بگذریم، خواستیم یک چیزی بگوییم، دیدیم، بله، طبق معمول!

خدا به داد آدم برسد وقتی که بیایند یک به یک کارهای انسان را بگذارند زیر ذره‌بین آن وقت معلوم می‌شود چه کسی تواضع دارد و چه کسی سرتا پا در منجلا ب از حقه‌ها و کینه‌ها و نفسانیات و دنیا در عین حال با چهره‌ای آراسته و ظاهری فریبنده برای اشخاص است. اینجاست که برای تشخیص، دیگر انسان به این چشم نمی‌شود اعتماد کند، آن یک چشم دیگر می‌خواهد، و وقتی آن چشم باطن بیاید و بعضی چیزها را بگوید آن وقت انسان می‌گوید عجب! اصلاً آقا مگر می‌شود؟ چرا؟ چون ما فقط با همین چشم داریم قضاوت می‌کنیم این چشم که برای قضاوت کردن نیست، ولی ما داریم با آن قضاوت می‌کنیم، این چشم فقط برای دیدن است، قضاوت را چیز دیگر باید بکند، ما قضاوت و فکر و همه چیز را آورده ایم و گذاشته‌ایم در این چشم، همین عنیه و صلیبه و زجاجیه و مردمک و قرنیه، همه را گذاشته‌ایم در این، آن یک چشم دیگر می‌خواهد. آن چشم دیگری که نمی‌تواند آن چه را که می‌فهمد بیاید برای من و شما بگوید! چرا؟ برای شما قابل قبول نیست، اگر بیاید بگوید: نه! چه می‌گویید آقا؟! این حرفها چیست که می‌زنید؟ این مطالب چیست که می‌گویید؟ این این است، این آن است، این خصوصیات را دارد، این مسائل را دارد...

و من غیر حقد یتخاصمون، بدون کینه با هم دعوا می‌کنند، کینه‌ای ندارند. و اگر ما می‌آمدیم یک مقداری روی این مطالب فکر می‌کردیم... یعنی خدا می‌آید به آدم نشان می‌دهد، خدا می‌آید به انسان

می فهماند، خدا با این مسائلی که در آیه شریفه می فرماید **وَ كَاتِبٌ مِّنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْنَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿۱۰۰﴾** آیات ما می آید بر اینها می گذرد و اینها می آیند و می بینند و مشاهده می کنند و سرشان را می اندازند پایین و هم عنها معرضون سرشان را می اندازند پایین. در حالی که باید هر آیه ای که پیدا می شود آن را بگیری و بر خودت منطبق کنی. یک قضیه ای مشاهده می کنی آن قضیه را بگیری و بر خود منطبق کنی. یک قضیه دیگر، یک قضیه دیگر، و از هر کدام از این قضیاتی که هر روز و روزمره و در موارد مختلف و جریانات و حوادث مختلف برای انسان پیدا می شود انسان باید آن مسائل را بگیرد و بر خود منطبق کند. جریاناتی که در زمان رسول خدا اتفاق افتاده آنها را بخوان و بر خودت منطبق کن اگر خودت آن موقع بودی چه می کردی، چه کار می کردی جریاناتی که در زمان سید الشهداء اتفاق افتاد بخوان. آقا مبلّغ مسلم ابن عقیل عمامه سرش است، قبا همین قبایی که ما می پوشیم، عبا... مبلّغ مسلم ابن عقیل بلند می شود می آید روز عاشورا شمشیر دست می گیرد جلوی امام حسین، ایا تو که مبلّغ بودی، تو که برای مسلم ابن عقیل سراغ مردم رفتی بیعت بگیری، اینها همه چیست؟ اینها همه عبرت برای ماست: نگاه نکن به آن موقع که داری تبلیغ می کنی، نگاه کن بین این تبلیغ در کجای از قلب تو قرار گرفته، به آن نگاه کن. و هم عنها معرضون باید انسان اینها را...

بزرگان و اولیای خدا اینها را به ما می گفتند ها، می گفتند که بیاید از این مسائل، از این جریانات، از این اموری که دارید خودتان مشاهده می کنید، از یکایک اینها، بیاید نگاه کنید، عبرت بگیرید، برای مشی و مرام خودتان استفاده کنید، به کار بگیرید. پس ما چه باید بکنیم، چه راهی را باید در پیش بگیریم، برویم این طرف و اوایلا، بیاییم این طرف و مصیبتا، از کجا؟ همان راهی را که خودشان گفتند نه این طرف برو نه آن طرف برو. برو همانجایی که خودشان گفتند و خودشان رفتند و خودشان رسیدند. در حالی که راههای مختلف انسان را نمی رساند و به جاهای دیگر می برد.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو می روی به ترکستان است

این راهها همه به ترکستان است. فقط راه راه اولیای خدا که آنها هم بیان کردند هم خودشان نشان دادند خودشان هم نشان دادند که باید چه کرد، و خودمان هم دیدیم و هم می بینیم. می بینیم دیگر. الحمدلله چیز مخفی نیست که بخواهیم قایم کنیم و چیزهایی است که هر کسی خودش سر و کار دارد. منتهی چیزی که هست رفقا بگوییم به شما خودمان را گول نزنیم، سرمان را در برف نکنیم، محض رضای خدا هی توجیه نکنیم، که اگر توجیه بکنیم سر خودمان کلاه رفته، سر ملائکه کلاه نمی رود، سر خدا کلاه نمی رود، اگر تمام عالم هم بشوند کافر بر دامن کبریا ننشینند گردد. توجیه نکنیم،

تاویل نکنیم، اشتباه بکنیم اشکال ندارد، خطا اشکال ندارد، ما معصوم نیستیم، معصوم چهارده نفر هستند خب خدا ما را این طور خلق کرده، می خواست ما را هم مثل معصومین خلق کند، معصوم الان در دنیا یکی است فقط یکی، بقیه همه، بله، همه، هیچ استثنا هم ندارد، رودربایستی هم نداریم، همه اشتباه می کنیم، مهم این است که وقتی اشتباه کردیم و متوجه شدیم برگردیم، اما نه اینکه روی اشتباه بایستیم، توجیه کنیم، فرار کنیم، دنبال روزنه بگردیم، ماست مالی کنیم، اینها مسئله است.

اشتباه می کنی بگو اشتباه کردم، خیلی هم با سرافرازی بگو اشتباه کردم، باز هم می کنم، بعدش هم می کنم، وقتی خدا نخواهد نه، ولی وقتی اشتباه کردم متوجه شدم برمی گردم، همیشه اینجوری باشیم دیگر راحت، نه نگران از اینکه بعدا اگر قبلا اشتباه کردی نگران هستی که آی بیایم اشتباه خودم را توجیه کنم، نه آقا بنده اشتباه کردم این حرف را نباید بزنم این خطا را نباید بکنم، کردم، بیخود هم بوده و اگر الان باشد دوباره تکرار نمی کنم، حالا مسئله داری؟ حرف داری؟ خودم دارم می گویم دیگر، اِ عجب پس شما اشتباه می کنی؟ بله من اشتباه می کنم تو نمی کنی؟ تو اشتباه نمی کنی تو معصوم هستی؟ معنایش این است دیگر.

اینهایی که می گویند آقا شما اشتباه کردید! خب حالا اشتباه کردم که کردم، خب چه کار کنم؟ این خطا را بنده کردم، حالا می فرمایید چه کار کنم؟ می گویند خب حالا این خطا را کردی به حرفهای شما بعدا اعتماد نیست، خب اعتماد نکن، چه کسی گفته اعتماد کنی؟ اصلا چه کسی گفته حرفهای من را گوش کنی؟ چرا اصلا بی خود وقت خودت را می گذاری بیایی حرفهای من را گوش بدهی؟

نه نسبت به خطای گذشته نفس ما در گرو و در زنجیر و در تعلق و ربط آن می ماند و نمی گذارد حرکت کنیم چون راحت است. خدایا تو ما را بشر خلق کردی بشر هم خطا می کند بشر هم اشتباه می کند بنده هم در این مورد اشتباه کردم، خدا هم می گوید بله من کاری با تو ندارم، توبه کن من کاری ندارم، خودم می دانم خطا کردی، خودم این طوری خلقت کردم، خب خیلی خب، وقتی خدا می گوید ما خودمان تو را این طور خلق کردیم که اشتباه بکنی، خدا می گوید فقط جلوی من نایست، مقابله نکن، استکبار نکن، انکار نکن، بقیه اش مسئله نیست، بقیه اش مهم نیست، فقط جلوی من نایست، نگو تو یکی من یکی، و همینطور نسبت به آینده هم ذهن ما هیچ تعلقی ندارد و گره و چیزی ندارد.

یکی از دوستان بود بسیار طبیب ماهر و شاید بی نظیر، برای من می گفت که وقتی که من عمل می کنم (البته آن موقع ها، چون بعدا اینطور نبود، بعدا که یک خرده با ما رفیق شد...، چون کار ما که خب تخریب است! اصلاح که نمی کنیم! فقط کار ما خراب کردن) می گفت وقتی که من می دیدم این فیلم

عمل من را در تلویزیون نشان می دهند و همه می بینند یک حالت نگرانی و برای من دلهره پیدا می شد که مثلا نکند من در حین عمل در فلان نقطه می بایستی که بهتر از این کار را انجام بدهم، چون خیلی عمل ... (حالا اسم نمی برم، لابد رفقا می دانند) و این را من همین طور با دلهره نگاه می کردم تا این فیلم تمام شد، وقتی می دیدم می گفتم خب الهی شکر! الحمدلله! اینطور نبوده، چون می دانم حالا میلیون ها نفر دارند می بینند.

خب این برای چیست؟ این برای این است که شخص در نفس خودش، در شخصیت خودش در فضای خودش خب یک مسئله ای دارد، یک خصوصییتی دارد، خب آن چهره خودش، آن شهرت و معروفیتی که از او در همه جا هست برای او یک فضایی به وجود آورده که نفس او درگیر می شود با آن فضا، همیشه گیر است که نکند فلان جا اشتباه کردم، الان فرض کنید که ده میلیون نفر دارند نگاه می کنند دارند عمل من را تماشا می کنند. ولی یک مدت که گذشت می گفت نه دیگر حالا خوب شدم حالا با تو این طور خراب شد، می گفت اگر هم اشتباه می کردم هر هر خودم می خندیدم. از آن گیر این چه شد؟ گسسته شد، باز شد، دیگر خب اشتباه می کنم، خب من هم یک بنده خدا، حالا بهترین پزشک دنیا هستم و واقعا هم هستم، خب حالا آمد و یک خطایی کردیم، بابا آسمان که به زمین نیامده، طوری نشده، چرا من باید گیر باشم؟ اگر من معصوم باشم و این عصمت را هم از خودم بدانم نه از خدا، اگر عصمت را از خودم دیدم آنجا باید ناراحت باشم، نگرانی و دغدغه و اضطراب داشته باشم که با وجود این عصمتی که دارم این خطا توجیه پیدا نمی کند. اما نه من معصوم هستم، نه این که فرض بکنید که یک همچین قدرت و اراده ای داریم که همه چیزمان را ... حالا بر فرض بگویند که فلان جا فلان دکتر اشتباه کرد! خب بگویند، این چه ایرادی دارد؟

همینطور نسبت به همه ما، همه ما در هر شرایط در هر موقعیت که هستیم اگر خود را از این تعلق دریاوریم، چقدر آزاد می شویم؟ چقدر راحت می شویم؟ در عین اینکه مراقبه باید بکنیم، دقت باید بکنیم، نسبت به مسائل ...، مرحوم آقا رضوان الله علیه خب این ولی الهی دیگر، خب دیگر بالاتر از این شما چه کسی را می خواهید؟ ایشان وقتی کتاب می نوشتند می گفتند که بخوان اشکالاتش را فردا اطلاع بده، من این کتاب را می خواندم چند جایش را اشکال می گرفتم ایشان تصحیح می کردند، خب حالا مگر کتاب آیه قران است که نباید یک کلمه اش این طرف و آن طرف بشود؟ البته در همان مباحثی که مطرح

هست<sup>۱</sup> بنده راجع به این مسئله توضیح داده‌ام که چطور اولیای الهی این مسائل از آنها سر می‌زند و صدور پیدا می‌کند.

و ایشان هم حالا بیاید ناراحت بشوند: عجب! این رفته حالا چند تا اشکال هم گرفته از این کتاب من! حالا که این اشکال گرفته حالا من چطوری با این صحبت کنم؟! نه در نفس ایشان یک همچین مسئله‌ای پیدا می‌شد، نه در من که حالا من آدم اشکال گرفتم، برداشتند یک چیز را نوشتند من هم گفتم این اشکال دارد ایشان هم درست کردند و تمام شد و رفت. هیچ قضیه‌ای نه اتفاق افتاد، نه مشکلی پیش آمد. حالا آدم یک جا یک حرف می‌زند البته درست هم زده نه اینکه غلط بوده ولی گیرم که اشتباه بوده،

- چرا اصلا تو آن حرف را سی سال پیش زدی؟

- خب دلم خواست بزنم!

- نه اشتباه بوده

- خب اشتباه بوده، بعدش چی؟ اصلا اشتباه بوده، (من که اشتباه نکردم) اصلا می‌گویم بسیار خب این اشتباه بوده.

- نه، شما که اشتباه می‌کنی پس دیگر نباید بیایی مثلا صحبت بکنی!

- گفتم چی چی نباید صحبت بکنم، این حرفها چیه؟ نباید صحبت بکنی! چه کار بکنم، پس بروم در خانه بگیرم بنشینم؟

نه، توجه می‌کنید؟ چرت و پرت، همه ما بشر هستیم همه ما خطا می‌کنیم، همه ما، با این حال ما باید جلو برویم، این حال اگر باشد انسان سریع جلو می‌رود، این می‌گویند سیر سریع در سلوک، سیر سریع در نفس این است، یعنی نفس از تعلق نسبت به آنچه را که می‌تواند مانع بشود رها بشود، گسسته باشد، این مثل آن پرنده‌ای می‌ماند که یک مرتبه او را رها کنند و او با سرعت در فضا حرکت بکند. اما اگر انسان در یک همچین فضایی باشد، این مثل آن پرنده‌ای می‌ماند که هزار نخ و طناب و ریسمان به پاهایش بستند و این به این طرف و آن طرف می‌خواهد بال بزند ولی اینها نمی‌گذارند حرکت بکند، آن تعلق نمی‌گذارد. این نفس از آنچه را که باید از آن کثرات از آن توغل در هواها و شهوات خارج بشود و به سمت مجرد برود، این فضا با فضای مجرد در تعارض است، یعنی مانع است، دو فضای مختلف، دو محیط مختلف و دو عالم مختلفی که هر کدام از اینها برای خودشان حساب و کتابی دارند هر کسی در این فضا است از آنجا خبری نیست، هر کسی در آن فضا است همه اینها را رها کرده و از این مطالب

۱ - مباحث حجیت قول و فعل ولی الهی

گذشته است، امیدواریم خدای متعال ما را از این مسائل برهاند و از این گرفتاری‌ها نجات بدهد و حقایق خودش را بیش از پیش برای ما روشن و آشکار و ما را موفق به حرکت و عبور از این مسائل قرار بدهد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد